

جورج اورول

۱۹۸۴

حمیدرضا بلوچ ■ با مقدمی از یک فرم



[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

سرشناسه:	اورول، جورج، ۱۹۰۳-۱۹۵۰ م.
عنوان و نام پدیدآور:	۱۹۸۴ / جورج اورول؛ ترجمه‌ی حمیدرضا بلوچ؛
مشخصات نشر:	با مقدمه‌ای از اریک فروم.
مشخصات ظاهری:	تهران: مجید، ۱۳۸۶. به‌سخن، ۱۴۰۲.
شابک:	۲۸۸ ص.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا	978 - 600 - 7987 - 69 - 8
یادداشت:	عنوان اصلی: 1984, c2000
عنوان گسترده:	هزارونه‌صلو هشتاد و چهار.
موضوع:	داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۰ م.
شناسه افزودن:	فروم، اریک، ۱۹۰۰-۱۹۸۰، مقدمه‌نویس. Fromm, Erich
شناسه افزودن:	بلوچ، حمیدرضا، ۱۳۳۸-، مترجم.
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۶ ه ۴ الف ۸۷۳ / PZ ۳
رده‌بندی دیویی:	۸۲۳/۹۱۲
شماره کتابشناسی ملی:	۱۱۴۸۴۹۸



انتشارات مجید



نشر به‌سخن

تهران، انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۱، واحد ۲

تلفن: ۶۶۹۷۸۴۵۳ - ۶۶۴۹۱۵۸۸

جورج اورول

۱۹۸۴

ترجمه‌ی حمیدرضا بلوچ

ویراستار: شکوه آرونی

چاپ بیست‌وسوم (اول ناشر)، تهران، ۱۴۰۲ ه. ش.

۵۰۰ نسخه

نسخه‌پردازی و آماده‌سازی: گروه تولید انتشارات به‌سخن

لیتوگرافی مهر، چاپ گلچین‌نوین، صحافی کیمیا

طرح جلد: محسن سعیدی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۹۸۷-۶۹-۸

ناشر همکار: انتشارات مجید

این کتاب تا نوبت چاپ بیست‌ودوم در انتشارات مجید منتشر شده است.

www.majidpub.com

## مقدمه

رمان ۱۹۸۴ جورج اورول، بیانگر روحیه‌ای خاص و هشداردهنده است. روحیه‌ی به‌تصویرکشیده‌شده در این کتاب، نومییدی نسبت به آینده‌ی انسان است و به همگان هشدار می‌دهد که اگر روند تاریخ تغییر نکند، انسان‌ها در سراسر دنیا، بی‌آن‌که خود بدانند، خصوصیات انسانی خود را از دست می‌دهند و به آدم‌هایی ماشینی و بی‌روح تبدیل می‌شوند.

نامیدی نسبت به آینده‌ی انسان در مقابل آشکار با اساسی‌ترین جنبه‌های تفکر غربی؛ یعنی ایمان به پیشرفت بشر و قابلیت انسان در ایجاد دنیایی سرشار از صلح و عدالت است. این امید، از تفکر رومی و یونانی، همچنین مفهوم مسیحایی پیامبران عهد عتیق ریشه می‌گیرد. فلسفه‌ی تاریخ عهد عتیق بر این اعتقاد استوار شده که انسان رشد می‌کند و در طول تاریخ شکوفا می‌شود و به همان چیزی که مقدر شده، تبدیل می‌شود. بر این اساس، انسان قدرت عشق و منطق خود را پرورش می‌دهد و به کمال می‌رساند و از این طریق دنیا را تحت سیطره‌ی خویش درمی‌آورد و درعین حال که با طبیعت و دیگر انسان‌ها وحدت می‌یابد، فردیت خود را حفظ می‌کند. هدف انسان، صلح و عدالت جهانی است و پیامبران ایمان دارند که به‌رغم تمام خطاها و گناهان بشر، سرانجام «روز موعود» که در ظهور مسیح تبلور یافته است، فرا خواهد رسید.

این مفهوم پیشگویانه و پیامبرانه، مفهومی تاریخی بود، حالتی از کمال که انسان در طول تاریخ به آن پی می‌برد. مسیحیت این مفهوم را به نوع فراتاریخی و کاملاً روحانی تبدیل کرد؛ ولی از عقیده‌ی خود مبنی بر ارتباط میان هنجارهای اخلاقی و سیاست نیز چشم‌پوشی نکرد. متفکران مسیحیت در اواخر قرون وسطی تأکید داشتند که اگرچه «حکومت خدا» در محدوده‌ی عصر تاریخی

نمی‌گنجد؛ ولی نظام اجتماعی، نیاز دارد اصول معنوی مسیحیت را درک کند و خودش را با آن تطبیق دهد. فرقه‌های مختلف مسیحی، قبل و بعد از نهضت اصلاح دینی، به‌نحوی فعال، مصرانه و انقلابی بر این نیازها تأکید داشتند. با فروپاشی قرون وسطی، به‌نظر می‌رسید احساس قدرت و امیدواری انسان برای دستیابی به کمال فردی و اجتماعی، هم جان تازه‌ای گرفت و هم به راه‌های جدیدی دست یافت.

یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها، شکل جدیدی از نوشتار است که از زمان رنسانس آغاز شد و اولین نمود آن، ناکجاآباد یا «اتوپیا»ی توماس مور است. نامی که از آن‌پس برای تمامی آثار مشابه به‌کار گرفته شد. اتوپیای توماس مور، ضمن انتقاد کوبنده از بی‌عدالتی‌ها و تناقض‌های منطقی جامعه‌ی وی، تصویری از جامعه‌ایده‌آل ارائه می‌دهد که اگرچه کامل نیست؛ ولی بسیاری از مشکلات بشر را که برای معاصران وی لاینحل می‌نمود، حل می‌کرد. مشخصه‌ی اصلی اتوپیای توماس مور با سایر جوامع آرمانی مشابه، این بود که آن‌ها از اصول کلی نمی‌گفتند؛ بلکه تصویری خلاق از جزییات مشخص جامعه‌ای ارائه می‌کردند که با عمیق‌ترین آرزوهای بشر مطابقت داشت. این جوامع متکامل، برخلاف اندیشه‌های دینی، به «روز موعود» منسوب نمی‌شدند؛ بلکه در شرایط حاضر موجود بودند، منتها به‌جای فاصله‌ی زمانی، فاصله‌ی جغرافیایی آن‌ها را از بشر جدا می‌کرد.

به‌دنبال اتوپیای توماس مور، دو اثر دیگر پدید آمد، شهر خورشید نوشته‌ی راهب مسیحی کامپانلا و شهر مسیحی نوشته‌ی انسان‌نگرای آلمانی، آندره‌آ که مدرن‌تر از بقیه است. البته این سه جامعه‌ی آرمانی از لحاظ دیدگاه، خلاقیت و نوآوری با هم تفاوت دارند؛ ولی نقاط مشترک آن‌ها در مقایسه با تفاوت‌هایشان، بسیار ناچیز است. از آن زمان تا شروع قرن بیستم، در مدت چند صد سال، اتوپیاهاى دیگری مطرح شده است. آخرین و تأثیرگذارترین اتوپیا، نگاهی به گذشته اثر ادوارد بلامی بود که در سال ۱۸۸۸ چاپ شد. این کتاب بعد از کلیه‌ی عموتم و بن‌هور بدون شک محبوب‌ترین کتاب‌های آغازین قرن بود که در ایالات متحده در چندین میلیون نسخه چاپ و به بیش از بیست زبان زنده‌ی دنیا ترجمه شد. اتوپیای بلامی آن بخش از سنت‌های برجسته‌ی امریکایی بود که در افکار ویتمن، تارو و امرسون بیان شده بود. نوع امریکایی همین اتوپیا بود که در جنبش سوسیالیستی اروپا، به نیرومندترین شکل بروز کرد.

امید به کمال‌گرایی فردی و اجتماعی انسان که هم از نظر فلسفی و هم از نظر انسان‌شناختی، به روشنی در آثار فلاسفه‌ی روشنگر قرن هجدهم و متفکران سوسیالیست قرن نوزدهم بیان شده بود، تا شروع جنگ جهانی اول پایدار ماند. این جنگ که در ظاهر تحت تأثیر توهماتى چون مبارزه در راه صلح و دموکراسی و در واقع به خاطر جاه‌طلبی قدرت‌های اروپایی برای تصاحب سرزمین‌های دیگر منجر به کشته شدن میلیون‌ها نفر شد، خود آغازگر تحولی بود که قصد داشت در عرض مدت کوتاهی افکار و سنت‌های دو هزار ساله‌ی غربی را درمورد امید نابود کند و آن‌را به نومییدی و یأس بکشاند. روحیه‌ی خشن در جنگ جهانی اول، شروع کار بود. رویدادهای دیگری به دنبال آن پیش آمد: بر باد رفتن امید به سوسیالیسم، به دست سرمایه‌داری و اسپرگرای دولتی استالین؛ بحران‌های اقتصادی جدی در اواخر دهه‌ی بیست؛ پیروزی جاهلیت در یکی از کهن‌ترین مراکز فرهنگی جهان، یعنی آلمان؛ وحشت جنون‌آمیزی که استالین طی دهه‌ی سی پدید آورده بود؛ جنگ جهانی دوم که در آن تمام ملت‌های درگیر جنگ، باقی‌مانده‌ی ملاحظات اخلاقی خود را که بعد از جنگ اول حفظ کرده بودند، از دست دادند؛ نابودی بی‌شمار ملل تمدن که توسط هیتلر آغاز شد و با نابودی کامل شهرهایی همچون هامبورگ، درسدن، برلین و برن و سرانجام استفاده از بمب اتمی بر علیه ژاپن ادامه یافت. از آن پس، نژاد بشر با خطر بهیاب بزرگ‌تری روبه‌رو بوده است: خطر انهدام کامل تمدن بشر - اگر نگوییم نسل بشر - به وسیله‌ی سلاح‌های هسته‌ای امروزی و شکل‌های جدیدتر آن که در ابعاد بسیار وحشتناکی در حال توسعه است.

البته بیش‌تر مردم نسبت به این تهدید و درماندگی خود در برابر آن، آگاهی کامل ندارند. برخی معتقدند به دلیل ویرانگری فوق‌العاده‌ی سلاح‌های جدید، امکان جنگ منتفی است؛ برخی دیگر می‌گویند حتماً اگر شصت یا هفتاد میلیون آمریکایی در عرض یکی دو روز اول جنگ هسته‌ای کشته شوند، پس از غلبه بر ضربه‌ی اولیه، زندگی همچنان به روال عادی خود ادامه خواهد یافت. اهمیت کتاب اورول به شکل دقیقی به دلیل بیان پیشگویانه همین وضعیت جدید درماندگی انسان است که بر عصر حاضر حاکم شده است.

البته فقط اورول نیست که به چنین تلاشی دست زده است. دو نویسنده‌ی دیگر، زامیاتین (اهل روسیه) در کتاب خود به نام ما، و آلدوس هاکسلی در کتاب

دنیای جدید بی‌باک<sup>۱</sup>، وضعیت فعلی جهان را مشابه اورول تشریح کرده‌اند و در مورد آینده هشدار داده‌اند. این سه‌گانه‌ی جدید را که می‌توان «اتوپیاهای منفی» اواسط قرن بیستم نامید، نقطه‌ی مقابل «اتوپیاهای مثبت» سه‌گانه‌ای است که در قرن‌های شانزده و هفده نوشته شدند و قبل‌ازین به آن‌ها اشاره شد<sup>۲</sup>. همان‌گونه که سه‌گانه‌ی اتوپیای مثبت روحیه‌ی امیدوارانه و متکی‌به‌نفس انسان پس از رنسانس را نشان می‌دهد، اتوپیاهای منفی، ناتوانی و ناامیدی انسان امروز را به‌نمایش می‌گذارند. چیزی متناقض‌تر از این در تاریخ وجود نداشته است: انسان در آغاز عصر صنعت، هنگامی که به‌واقع امکان پدیدآوردن غذا برای تمام انسان‌ها را نداشت، هنگامی که در دنیایی زندگی می‌کرد که برای جنگ، بردگی و استثمار توجیه اقتصادی وجود داشت، در دنیایی که فقط امکانات علم جدید و کاربرد آن در تولید و صنعت را حس می‌کرد، با این حال در آغاز دوران توسعه‌ی نوین، سرشار از امید بود. آن‌گاه چهارصدسال بعد، هنگامی که تمام این انتظارات عملی می‌شوند؛ یعنی انسان می‌تواند به‌حد کافی برای همه تولید کند، پیشرفت صنعتی جهان شروتی برای همه‌ی کشورها پدید آورده است که دیگر نیازی به جنگ برای توسعه‌ی اراضی تحت حاکمیت‌شان نیست، هنگامی که تمام کره‌ی خاکی، همچون فاره‌ها در چهارصد سال پیش، درحال پیوستن به یکدیگر هستند، درست در چنین لحظه‌ای که انسان در شرف دستیابی به آرزوهایش است، دچار ناامیدی می‌شود. نکته‌ی اساسی در هر سه اتوپیای منفی، توصیف آینده‌ای است که درحال رسیدن به آن هستیم و هم توضیح این تناقض تاریخی.

این سه اتوپیای منفی، در جزییات و برجسته‌سازی‌ها با هم متفاوت هستند. کتاب ما، اثر زامیاتین که در سال‌های دهه‌ی بیست نگاشته شده است، در مقایسه با اثر هاگسلی، دنیای جدید بی‌باک، با ۱۹۸۴ وجود تشابه بیش‌تری دارد. ما و ۱۹۸۴، هر دو جامعه‌ای به‌تمامی خشک و مقرراتی را به‌تصویر می‌کشند که در آن انسان فقط یک شماره است و فردیت خود را به‌تمامی از دست می‌دهد. این وضعیت با ترکیب ترس فوق‌العاده زیاد (در کتاب زامیاتین عمل جراحی مغز بر

### 1. Brave New World

۲. لازم به ذکر است کتاب پاشنه‌آهین نوشته‌ی جک لندن، پیش‌بینی فاشیسم در امریکا، اولین نمونه‌ی جدید «اتوپیای منفی» است.

روی هر انسان، سرانجام او را از نظر جسمانی نیز دگرگون می‌کند) و بهره‌برداری‌های روان‌شناسانه و عقیدتی از انسان تشدید می‌شود. در کتاب هاگسلی، ابزار اصلی برای تبدیل انسان به آدم ماشینی، به‌کاربردن تلقین در خواب مصنوعی به‌مقیاس گسترده است که دیگر نیاز به ایجاد وحشت را منتفی می‌سازد. می‌توان گفت نمونه‌های زامیاتین و اورول، به حکومت‌های استالین و نازی‌ها شباهت بیش‌تری دارد، درحالی‌که کتاب هاگسلی تصویر تحول دنیای صنعتی غرب را در آینده نشان می‌دهد؛ البته در صورتی‌که بدون تغییرات اساسی به روند فعلی حرکتش ادامه دهد.

گذشته از این تفاوت، یک سؤال مشترک در مورد هر سه اتوپای منفی وجود دارد. این سؤال جنبه‌ی فلسفی، انسان‌شناختی و روان‌شناختی و حتا شاید مذهبی داشته باشد. سؤال این است که: آیا ممکن است طبیعت انسان به‌گونه‌ای تغییر کند که آرزوهایش برای آزادی، شرافت، کمال و عشق را فراموش کند؟ یعنی ممکن است روزی فرارسد که او انسان‌بودن خویش را از یاد ببرد؟ و یا طبیعت انسانی از چنان بی‌رحمی‌ای برخوردار است که به این بی‌رحمی‌های آشکار نسبت به نیازهای اساسی بشر واکنش نشان می‌دهد و تلاش می‌کند این جامعه‌ی غیرانسانی را به جامعه‌ای انسانی تبدیل کند؟ این نکته را باید مورد توجه قرار داد که هیچ‌یک از سه نویسنده، آشکارا، موضع نسبی‌گرایی روان‌شناختی را که در بین دانشمندان علوم اجتماعی امروز رایج است، انتخاب نمی‌کنند؛ هیچ‌یک از آن‌ها قبول ندارد که چیزی به‌عنوان ماهیت انسانی وجود ندارد؛ که چیزی به‌عنوان صفات اساسی در انسان وجود ندارد؛ آن‌ها نمی‌پذیرند که انسان در بدو تولد همچون کاغذ سفیدی است که هر جامعه، متن خود را بر روی آن می‌نویسد. آن‌ها چنین می‌پندارند که انسان شیفته‌ی عشق، عدالت، حقیقت و همبستگی است و از این نظر به‌تمامی با نسبی‌گرایان متفاوت هستند. در واقع با نشان‌دادن ابزارهای مختلفی که برای نابودی این ویژگی‌ها به کار گرفته شده‌اند، ثابت کرده‌اند شیفتگی انسان نسبت به این ویژگی‌ها تا چه حد قوی و پایدار است. در کتاب زامیاتین، برای خلاصی یافتن از نیازهای ماهوی انسان، به عمل جراحی خاصی نیاز می‌افتد که بی‌شباهت به نیمکره‌برداری از مغز نیست. در کتاب هاگسلی از قرص و انتخاب‌های مصنوعی زیست‌شناختی استفاده می‌کنند و در کتاب اورول از شستشوی مغز و شکنجه به‌طور نامحدود استفاده می‌شود. هر سه نویسنده معتقدند که زدودن ماهیت انسانی از وجود انسان، کار

راحتی نیست و از این نظر نمی‌توان اتهامی بر آن‌ها وارد دانست؛ اما هر سه به یک نتیجه می‌رسند: این کار با استفاده از وسایل و روش‌های شناخته‌شده و رایج امروزی امکان‌پذیر است.

کتاب ۱۹۸۴ اورول، به‌رغم شباهت‌های فراوانی که با کتاب زامیاتین دارد، به این سؤال که «چگونه می‌توان ماهیت انسان را تغییر داد؟» پاسخ خاص خود را می‌دهد. من نیز در این جا می‌خواهم به برخی مفاهیم خاص «اورولی» بپردازم. جواب اورول که برای سال ۱۹۶۱ و پنج تا پانزده سال آینده‌ی آن نیز بسیار مناسب است، ارتباطی است که میان جامعه‌ی دیکتاتوری ۱۹۸۴ و جنگ اتمی برقرار می‌کند. جنگ‌های اتمی برای نخستین بار در سال‌های ابتدای دهه‌ی چهل بروز کردند؛ ده سال بعد، جنگ اتمی در مقیاس بزرگ‌تری خودنمایی کرد و چندصد بمب بر روی مراکز صنعتی بخش اروپایی روسیه، اروپای غربی و آمریکای شمالی فروریخت. پس از این جنگ، دولت‌های تمام کشورهای متقاعد شدند که ادامه‌ی جنگ به معنای زوال جامعه‌ی متمدن و به تبع آن، قدرت خود آن‌ها خواهد بود. این دلیل موجب شد دیگر از بمب‌ها استفاده نشود و سه ابرقدرت «تنها به تولید و ذخیره‌ی بمب‌های اتمی بپردازند تا در فرصت سرنوشت‌سازی که به‌اعتقاد همگی شان دیر یا زود فرامی‌رسد، از آن‌ها استفاده کنند.» هدف حزب حاکم همچنان یافتن راه‌هایی برای «کشتن صدها میلیون نفر در چند ثانیه و بدون هیچ‌گونه هشدار قبلی» بود. اورول کتاب ۱۹۸۴ را در زمانی نوشت که هنوز سلاح‌های گرم‌ماهسته‌ای ساخته نشده بود و از نظر تاریخی بد نیست به این نکته اشاره کنیم که همه‌ی چیزهایی که در کتاب ذکر می‌شود، در گذشته، در دهه‌ی پنجاه رخ داده است. در مقایسه با کشتار جمعی‌ای که سلاح‌های گرم‌ماهسته‌ای امکان آن‌را فراهم می‌کند و قابلیت نابودکردن ۹۰ تا ۱۰۰ درصد جمعیت یک کشور را دارد، بمب اتمی‌ای که بر روی ژاپن انداخته شد، کوچک و بی‌اهمیت به نظر می‌رسد.

اهمیت مفهوم جنگ از دیدگاه اورول، ناشی از مشاهده‌های بسیار دقیق و موشکافانه‌ی وی است.

قبل از هر چیز، اهمیت اقتصادی تولید مداوم سلاح‌های جنگی را نشان می‌دهد که بدون آن نظام اقتصادی به‌درستی عمل نمی‌کند. سپس با تصویری تأثیرگذار نشان می‌دهد، جامعه‌ای که مدام آماده‌ی جنگ است و از مورد حمله قرارگرفتن وحشت دارد و به‌دنبال یافتن وسایلی برای انهدام کامل دشمنان است،



چگونه شکل می‌گیرد. تصویر اورول بسیار به جاست؛ زیرا دلایلی آشکار بر علیه این عقیده‌ی رایج ارایه می‌دهد که با ادامهی مسابقهی تسلیحاتی و یافتن مانع بازدارنده «باثبات» می‌توان آزادی و دموکراسی را نجات داد. عقیده‌ی رایج این واقعیت را نادیده می‌گیرد که با «پیشرفت» صنعتی روزافزون (که حدود هر پنج سال سلاح‌های کاملاً جدیدی ارایه می‌کند و به‌زودی بمب‌های ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ مگاتنی را جایگزین نوع ۱۰ مگاتنی فعلی می‌کند) تمام مردم مجبور به زندگی در زیرزمین خواهند بود. اما همیشه قدرت تخریب بمب‌های هسته‌ای بیش‌تر از عمق مخفیگاه‌ها خواهد بود و ارتش (گرچه شاید نه به‌طور قانونی) مسلط بر اوضاع خواهد شد و این‌که تنفر و وحشت از مهاجمان احتمالی می‌تواند نگرش‌های اساسی یک جامعه‌ی دموکراتیک و انسان‌مدار را نابود کند. به‌عبارت دیگر، مسابقهی مستمر تسلیحاتی، حتا اگر موجب بروز یک جنگ هسته‌ای نشود، منجر به نابودی ویژگی‌های جامعه‌ی ما خواهد شد که می‌توان آن‌ها را «دموکراتیک»، «آزاد» یا «مطابق آداب آمریکایی» دانست. اورول به طرز خلاق و ماهرانه آن توهمی را مطرح می‌کند که می‌پندارد دموکراسی در دنیایی که آماده‌ی جنگ هسته‌ای است، می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

یکی دیگر از جنبه‌های مهم رمان، نگرش اورول به ماهیت حقیقت است که به‌ظاهر بازتابی از تلقی استالین نسبت به حقیقت، به‌ویژه در دهه‌ی سی است؛ اما کسانی که رمان اورول را تنها ردیته‌ای دیگر بر استالینسم می‌بینند، عنصر اساسی تحلیل وی را نادیده گرفته‌اند. در واقع اورول، درباره‌ی تحولی می‌گوید که همانند روسیه و چین در کشورهای صنعتی غرب نیز در حال وقوع است، منتها با گام‌هایی آهسته‌تر. پرسش اساسی اورول این است که آیا دراصل چیزی به‌نام «حقیقت» وجود دارد یا نه. «واقعیت» آن‌گونه که حزب حاکم به آن اعتقاد دارد، بیرونی نیست. «واقعیت فقط در ذهن انسان است نه هیچ جای دیگر... هرچه که حزب آن را حقیقت بداند، حقیقت است.» اگر چنین باشد، پس حزب با کنترل ذهن انسان‌ها، حقیقت را کنترل می‌کند. در گفت‌وگوی جالبی میان مدافع حزب و شورشی تحت شکنجه، گفت‌وگویی ارزشمند که با مکالمه‌ی میان مأمور تفتیش عقاید و مسیح، نوشته‌ی داستایوسکی برابری می‌کند، اساسی‌ترین اصول حزب، بیان می‌شود. البته رهبران حزب، برخلاف مأمور تفتیش عقاید، حتا نمی‌خواهند وانمود کنند که نظام اجتماعی آنان سعی در شادی و خوشبختی انسان دارد؛ زیرا انسان را مخلوقی ترسو و ضعیف می‌دانند

که خود از آزادی‌گريزان و ناتوان از رویارویی با حقیقت است. رهبران حزب، خود از هدف واقعی خویش که همانا حفظ قدرت است، آگاهند. به‌رغم آنان: «قدرت وسیله نیست بلکه هدف است و قدرت به معنی توانایی تحمیل درد و رنج بی‌حد به دیگر انسان‌هاست.»<sup>۱</sup> بنابراین قدرت برای آن‌ها واقعیت و حقیقت را می‌آفریند. می‌توان گفت موقعیتی که اورول در این‌جا به سردمداران قدرت نسبت می‌دهد، نهایت ایده‌آلیسم فلسفی را نشان می‌دهد؛ اما نکته‌ی مهم‌تر تشخیص این موضوع است که مفهوم حقیقت و آزادی که در ۱۹۸۴ مطرح می‌شود یک شکل افراطی از عمل‌گرایی است که در آن حقیقت به تابعیت حزب درمی‌آید. نویسنده‌ی آمریکایی، آلن هارینگتون که در کتابش، زندگی در کریستال پالاس<sup>۲</sup> تصویری دقیق و گیرا از زندگی در یک مؤسسه‌ی بزرگ آمریکایی ارائه می‌دهد، برای مفهوم معاصر حقیقت، اصطلاحی عالی وضع کرده است: «حقیقت متغیّر». اگر مؤسسه‌ی بزرگی که من در آن کار می‌کنم، ادعا کند که محصولاتش نسبت به تمام رقبایش برتری دارد، موجه بودن این ادعا چیزی نیست که قابل رسیدگی باشد. موضوع مهم این است که تا وقتی من برای این مؤسسه‌ی خاص کار می‌کنم، این ادعا برای «من» حقیقت دارد و من از تحقیق درمورد اعتبار این حقیقت، خودداری می‌کنم. درواقع، اگر من شغلم را عوض کنم و به یکی از مؤسساتی که تا امروز رقیب «من» بوده‌اند، بروم، حقیقت جدید را مبنی بر بهتر بودن محصول آن مؤسسه خواهم پذیرفت و خیلی ساده، این حقیقت جدید، برایم به درستی همان حقیقت قبلی خواهد بود. یکی از تحولات شاخص و مخرب جامعه‌ی ما این است که انسان روزبه‌روز بیش‌تر تبدیل به ابزاری برای تغییر شکل دادن واقعیت می‌شود و سعی دارد آن‌را به چیزی مناسب خواست و عملکرد خود تبدیل کند. حقیقت چیزی است که توده‌ها درمورد آن اتفاق نظر داشته باشند؛ اورول به شعار «چگونه ممکن است میلیون‌ها نفر اشتباه کنند» جمله‌ی «چگونه ممکن است حق با اقلیتی یک‌نفره باشد» را اضافه می‌کند و به روشنی نشان می‌دهد در نظامی که توجه به مفهوم حقیقت همچون یک

۱. این تعریف از قدرت برگرفته از کتاب *Escape from Freedom* اثر اریک فروم است. همچنین تعریف سیمون ویل می‌گوید که قدرت، توانایی تبدیل یک انسان زنده به یک جسد، یا به عبارتی، شیء بی‌جان است.

2. Alan Harrington, *Life in the Crystal palace*.

حکم عینی مرتبط با واقعیت، منسوخ شده است، کسی که در اقلیت قرار می‌گیرد باید بپذیرد که دیوانه است.

اورول برای توصیف نوع تفکر غالب در ۱۹۸۴ واژه‌ای وضع می‌کند که مدتی جزو واژگان جدید محسوب می‌شود: «دوگانه‌باوری». «دوگانه‌باوری به این معناست که فرد به‌طور هم‌زمان، در یک مورد خاص، دو عقیده‌ی متضاد داشته باشد و هر دو را نیز بپذیرد. این فرآیند باید آگاهانه باشد، در غیر این صورت نمی‌تواند با دقت کافی انجام شود. اما درعین حال، باید ناآگاهانه باشد وگرنه احساس خطا، احساس گناه به‌همراه می‌آورد.» دقیقاً همین جنبه‌ی ناآگاهانه‌ی دوگانه‌باوری است که بسیاری از خوانندگان ۱۹۸۴ را به این فکر می‌کشاند که باور کنند، روش دوگانه‌باوری توسط روس‌ها و چینی‌ها به کار گرفته شده است؛ درحالی‌که این روش برای خود آن‌ها به‌تمامی غریبه و ناآشنا محسوب می‌شود. اما این توهمی بیش نیست و آن‌را با چند مثال می‌توان نشان داد. ما در غرب از «دنیای آزاد» حرف می‌زنیم که هم شامل نظام‌های متکی بر آزادی بیان و انتخابات آزاد، مانند ایالات متحده و انگلستان می‌شود و هم شامل نظام‌های دیکتاتوری آمریکای جنوبی (دست‌کم تا زمانی که وجود دارند)؛ ما همچنین اشکال گوناگون حکومت‌های دیکتاتوری، مانند حکومت فرانکو و سالازار و حکومت‌های جنوب آفریقا، پاکستان و حبشه را در این «دنیای آزاد» می‌پذیریم. درحالی‌که از دنیای آزاد حرف می‌زنیم، در عمل منظورمان تمام کشورهای است که بر ضد روسیه و چین هستند و همان‌طور که کلمات هم نشان می‌دهند، همان کشورهایی که دارای آزادی سیاسی هستند. نمونه‌ی معاصر دیگری از نگهداری دو عقیده‌ی متضاد به‌طور هم‌زمان در ذهن و پذیرش هر دوی آن‌ها را می‌توان در بحث راجع به تسلیحات جنگی مشاهده کرد. ما قسمت عمده‌ای از درآمد و انرژی خود را صرف ساخت سلاح‌های هسته‌ای می‌کنیم و چشم خودمان را بر روی این واقعیت می‌بندیم که این سلاح‌ها می‌توانند یک‌سوم، یک دوم و یا بیش‌تر مردم ما و دشمنان ما را نابود کنند. برخی مانند هرمان کان، یکی از نویسندگان زنده، موضوع‌های مربوط به راهبردهای اتمی، از این هم فراتر می‌روند. وی می‌گوید: «... به‌عبارت دیگر، جنگ وحشتناک است، در این مورد بحثی نیست؛ اما صلح نیز همین‌طور است و به‌جاست با محاسبات امروزی مقایسه‌ای بین وحشت جنگ و وحشت صلح صورت بگیرد تا ببینیم

کدام یک بدتر است.<sup>۱</sup>

کان بر این اعتقاد است که به احتمال زیاد جنگ هسته‌ای به معنای نابودی شصت میلیون آمریکایی بوده و می‌گوید: «در چنین حالتی کشور حتا با سرعت بیش تر و به نحوی مؤثرتر بازسازی خواهد شد.» و ادامه می‌دهد: «زندگی طبیعی و شاد، برای بیشترین بازمانده و نسل‌های بعدی انسان.» با تراژدی، جنگ هسته‌ای متوقف نخواهد شد. او معتقد است: ۱. ما به خاطر حفظ صلح، آماده‌ی جنگ می‌شویم. ۲. اگر جنگ آغاز شود و روس‌ها یک سوم جمعیت ما را بکشند و ما هم یک سوم (یا اگر بتوانیم، البته تعداد بیش‌تری) از آن‌ها را بکشیم، باز هم زندگی مردم بعد از این جنگ، سعادت‌مند خواهد بود. ۳. هم جنگ و هم صلح، وحشتناک هستند و لازم است ما وحشتناک‌تر بودن جنگ را نسبت به صلح آزمایش کنیم. کسانی که این نوع استدلال را بپذیرند، «عاقل» محسوب می‌شوند؛ کسانی که شک دارند، در اصل آمریکا از تأثیرات کشته‌شدن دو میلیون یا شصت میلیون نفر برکنار بمانند. «عاقل» نیستند و کسانی که به عواقب سیاسی، روان‌شناسی و اخلاقی چنین انهدامی اشاره می‌کنند، «غیرواقع‌بین» خوانده می‌شوند.

گرچه این مقاله، برای بحثی طولانی درباره‌ی مشکلات خلع سلاح مناسب نیست؛ اما طرح این مثال‌ها برای درک بهتر کتاب اورول اهمیت زیادی دارد؛ زیرا بدین ترتیب معلوم می‌شود که ما از قبل نیز به «دوگانه‌باوری» دچار بوده‌ایم و این امر چیزی نیست که فقط در آینده و در رژیم‌های دیکتاتوری بدان دچار شویم. نکته‌ی مهم دیگر در بحث اورول، رابطه‌ی تنگاتنگی با «دوگانه‌باوری» دارد و آن عبارت از این است که با دستکاری ماهرانه‌ی ذهن، فرد دیگر چیزی برخلاف آنچه که فکر می‌کند، نمی‌گوید؛ بلکه به متضاد آن چیزی که حقیقت است، فکر می‌کند. بنابراین، برای مثال، اگر او استقلال و انسجام فکری خود را به طور کلی از دست داده باشد و در ضمن خودش را متعلق به کشور، حزب و یا مؤسسه بداند، پس دو به علاوه‌ی دو می‌شود پنج، یا «بردگی، آزادی است.» و از آن‌جا که دیگر به تفاوت بین حقیقت و غیرحقیقت آگاه نیست، احساس آزادی می‌کند. این مسأله به‌ویژه در مورد ایدئولوژی‌ها کاربرد دارد. همان‌گونه که مأمور تفتیش عقاید باور داشت که به نام عشق به مسیح، زندانیانش را شکنجه می‌کند، حزب نیز «از تمام اصولی که جنبش سوسیالیستی بر پایه‌ی آن‌ها استوار شده

است، دوری می‌جوید و این کار را هم به نام خود سوسیالیسم انجام می‌دهد.» یعنی محتوای آن به ضد خود بدل شده است؛ ولی باز هم مردم اعتقاد دارند که معنی ایدئولوژی سوسیالیسم همان چیزی است که حزب می‌گوید. در این خصوص اورول اشاره‌ی آشکاری به تحریف سوسیالیسم توسط کمونیسم روسیه دارد؛ اما باید این نکته را نیز اضافه کرد که غرب هم به چنین تحریفی متهم است. ما جامعه‌ی خود را به گونه‌ای معرفی می‌کنیم که گویی در آن، ابتکار عمل، فردگرایی و آرمان‌خواهی آزاد است؛ ولی در واقع تمام این‌ها فقط حرف است. ما جامعه‌ای صنعتی با مدیریت متمرکز هستیم که به طور عمده ماهیت بوروکراتیک دارد و آرمان و انگیزه‌ی اصلی آن‌را مادیات و پول تشکیل می‌دهد که با علایق مذهبی یا معنوی تلطیف شده است. در این رابطه به نمونه‌ی دیگری از «دوگانه‌باوری» می‌رسیم، به این معنا که معدودی از نویسندگان که به بحث در مورد راهبردهای اتمی می‌پردازند از این واقعیت صرف‌نظر می‌کنند که از دیدگاه مسیحیت، کشتن هم به اندازه‌ی کشته‌شدن و یا حتی بیش‌تر از آن، منفور است. خواننده‌ی رمان ۱۹۸۴ اورول ویژگی‌های فراوان دیگری از جامعه‌ی غربی امروز را در این رمان خواهد یافت؛ شرایطی که بر آن‌که بتواند به حد کافی به «دوگانه‌باوری» خود غلبه کند.

بدون شک تصویر اورول بسیار ناامیدکننده است؛ به ویژه اگر فرد دریابد که بنا به گفته‌ی خود اورول، این کتاب نه فقط موقعیت دشمن را نشان می‌دهد؛ بلکه سرنوشت تمام بشریت را در پایان قرن بیستم به همین منوال می‌بیند. انسان می‌تواند در برابر این تصویر، دو واکنش از خود نشان دهد: یا بیش از پیش ناامید و تسلیم شود، یا با پذیرفتن این‌که هنوز دیر نشده است، با شجاعت و شفافیت بیش‌تر با این مسأله برخورد کند. هر سه اتوپیای منفی به روشنی اظهار می‌دارند این امکان وجود دارد که در همان حال که زندگی به روال خود ادامه می‌یابد، انسان را از صفات انسانی‌اش به کلی تهی کنند. هرکس ممکن است در درستی این تصور شک کند و با خود بگوید، گرچه می‌توان هسته‌ی انسانی وجود بشر را نابود کرد؛ ولی با این کار آینده‌ی انسان نیز نابود خواهد شد. چنین افرادی به واقع چنان سنگدل و عاری از شور زندگی هستند که یا یکدیگر را نابود خواهند کرد و یا از شدت ملال و تشویش خواهند مُرد. اگر بنا باشد دنیای تصویر شده در کتاب ۱۹۸۴، شکل غالب زندگی بر روی کره‌ی زمین باشد، در آن صورت دنیا پُر از انسان‌های دیوانه خواهد شد و در نتیجه جهان قابل اعتمادی نخواهد بود (اورول

این موضوع را با اشاره به درخشش جنون‌آمیز چشم‌های رهبر حزب، به گونه‌ای ظریف نشان می‌دهد). من اطمینان دارم که نه اورول و نه هاکسلی یا زامیاتین، به هیچ وجه قصد نداشته‌اند فرارسیدن چنین دنیای جنون‌آمیزی را امری غیرقابل اجتناب نشان دهند. برعکس، قصد آن‌ها به طور دقیقی این بود که به ما هشدار دهند که اگر در تجدید حیات روح انسان دوستی و شرافت که ریشه در فرهنگ غرب دارد، سهل‌انگاری کنیم، چه راهی را پیش‌رو خواهیم داشت. اورول نیز مانند دو نویسنده‌ی دیگر به طور ضمنی مطرح می‌کند که شکل جدید صنعتی شدن جوامع که در آن انسان ماشینی تولید می‌کند که مانند انسان‌ها عمل می‌کند و انسان‌هایی تربیت می‌کند که مانند ماشین عمل می‌کنند، به دورانی منجر خواهد شد که طی آن انسان از ویژگی‌های انسانی‌اش تهی می‌شود و به از خود بیگانگی کامل می‌رسد. دورانی که در آن انسان‌ها به شیء تبدیل می‌شوند و به صورت ضمیمه‌های فرآیند تولید و مصرف درمی‌آیند.<sup>۱</sup> هر سه نویسنده به طور تلویحی اشاره می‌کنند که این خطر، هم در انواع چینی و روسی کمونیسم وجود دارد هم به طور فطری در شکل جدید سازماندهی و تولید خودنمایی می‌کند و می‌توان گفت ارتباطی با ایدئولوژی خاصی ندارد. اورول نیز مانند دیگر نویسندگان اتوپیای منفی، پیام آرزو فاجعه نیست؛ قصد او هشدار دادن به ما و بیدار کردن ماست. او هنوز امیدوار است، گرچه برخلاف نویسندگان دیگر اتوپیاهای مراحل قبل از جامعه‌ی غرب، امیدش، رنگ دل‌سردی با خود به همراه دارد. امید تنها با شناخت تحقق می‌یابد، بنابراین ۱۹۸۴ ما را از خطری آگاه می‌کند که امروز تمام انسان‌ها با آن رودررو هستند، خطر جامعه‌ای با آدم‌های ماشینی که کوچک‌ترین نشانی از فردیت، عشق و افکار نقادانه در آن‌ها باقی نمانده است؛ ولی به دلیل «دوگانه‌باوری» از وضعیت خود آگاه نیستند. چنین کتاب‌هایی هشدارهایی جدی و قدرتمند محسوب می‌شوند و چه تلخ خواهد بود اگر خواننده از سر خود بینی، کتاب ۱۹۸۴ را تنها داستانی درباره‌ی خشونت استالینیستی ارزیابی کند و اشاره‌ی آن به جامعه‌ی امروزی ما را درنیابد.

**اریک فروم**

۱. این مشکل به تفصیل در کتاب زیر تحلیل شده است: